

گلشن

■ گلشن مهر شناسنامه گلستان است

■ سه شنبه ۷ مهر ماه ۱۴۰۵ / سال بیست و هشتم / شماره ۸ / ۲۲۶ / صفحه ۲۵۰۰۰ تومان

دو شعر از
محمد دبیر کتولی



۳

اتهام، جایگزین قانون نیست
در برابر افراط‌گرایی سیاسی و اتهام‌زنی‌های بی‌ضابطه



۳

از اردک داخل بطری تا بطری
داخل اردک.



۵۴

مرکز مشاوره

انجام نقشه مغزی و نوروفیدبک
و انواع تست های تشخیصی

کوثر قندهاری

کارشناس ارشد روان شناسی بالینی

گرگان، خیابان ولیعصر (شالیکوبی)، عدالت ۱۳، ساختمان
پزشکان قائم، طبقه چهارم، واحد ۱۵

شماره تماس: ۰۹۳۹۷۶۳۰۹۵۱

یادداشت اول

شمس تبریزی که نور مطلق است

■ احسان مکتبی

هفتم مهر روز بزرگداشت شمس تبریزی است، فریدون سپهسالار که بیش از چهل سال از شاگردان و مریدان مولانا و سلطان ولد بوده است درباره شمس تبریزی می نویسد: جامه بازرگانان می پوشید و در هر شهری که وارد می شد مانند بازرگانان در کاروانسراها منزل می کرد و قفل بزرگی بر در حجره می زد، چنانکه گویی کالای گرانبهایی در اندرون آن دارد و حال آنکه آنجا حصیر پاره ی بیش نبود. روزگار خود را به ریاضت و جهانگردی می گذاشت. گاهی در یکی از شهرها به مکتب داری می پرداخت و زمانی دیگر شلوار بند می بافت و از درآمد آن زندگی می کرد. سلطان ولد می گوید: رابطه مولانا با شمس همان رابطه موسی با خضر بود. مولانا شمس الدین محمد با همه فضل و کمال و مقامات و کرامات و انوار و اسرار همواره در طلب صحبت اولیای حق بود و سرانجام شمس را یافت. تاثیر شمس بر مولانا آن چنان بود که در مدتی کوتاه از فقیهی متعین عاشقی شوریده ساخت. این پیرمرد مرموز گمنام، دل مولانا را بر درس و بحث و مدرسه سرد گردانید و او را از مسند تدریس و منبر و وعظ فرو کشید و به حلقه رقص و سماع کشانید.

در دست همیشه مصفح بود
در عشق گرفته ام چغانه
اندر دهنی که بود تسبیح
شعر است و دوبیتی و ترانه

مولانا در آتش افتاد، خام بود، پخته شد و سوخت و این حاصل زندگی مولانای فارسی شد. جلال الدین محمد حاصل عاشقانه هایش از این رهگذر را در دیوان کبیر یا شمس برای ما باقی گذاشته است و پس از فراق و غیبت شمس تبریزی که برایش نور مطلق بود، بیست و چهار هزار بیت مثنوی که داستان کشف و شهودهای روحی و توصیه های حکمی اوست را سروده است. او در مثنوی شریف که خود آن را از اصول دین می دانست نیز هر از گاهی به یاد شمس تبریز می افتد و از دوری آن یار شکوه می کند.

ادامه در صفحه ۲

اقتصاد دغدغه

مطبوعات گلستان



وقتی مدیران مسئول نشریات از وام، مسکن، تجهیزات، آگهی و حمایت‌های اقتصادی سخن می‌گویند، این مطالبات را نمی‌توان صرفاً درخواست‌هایی صنفی یا مالی تلقی کرد. پشت هر یک از این خواسته‌ها، مسئله‌ای مهم‌تر قرار دارد، رسانه بدون حداقل ثبات اقتصادی نمی‌تواند مأموریت حرفه‌ای خود را به‌درستی انجام دهد.

کارکرد مورد انتظار از رسانه و توان اقتصادی رسانه برای ادامه فعالیت بود؛ فاصله‌ای که اگر برای آن چاره‌اندیشی نشود، در نهایت نه فقط رسانه‌ها، بلکه نظام اطلاع‌رسانی و مطالبه‌گری عمومی استان را نیز تحت تاثیر قرار خواهد داد.

چرا اقتصاد، به دغدغه اصلی رسانه‌های گلستان تبدیل شده است؟

ادامه در صفحه ۲

و تعیین‌کننده چرخید، اقتصاد رسانه و دشواری ادامه حیات رسانه‌های حرفه‌ای در شرایط موجود. احمد گلچین، مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان گلستان، در این نشست میزبان مدیران مسئول نشریات استان بود تا درباره مسائل، ظرفیت‌ها و مطالبات حوزه مطبوعات و رسانه گفت‌وگو شود. با این حال، آنچه از فضای جلسه بیش از هر چیز خودنمایی می‌کرد، فاصله میان

فاطمه سراوانی - نشست مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان گلستان با مدیران مسئول نشریات استان، روز یکشنبه پنجم مهرماه ۱۴۰۵ در سالن اجتماعات اداره‌کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گلستان برگزار شد. نشست که قرار بود محلی برای هم‌اندیشی درباره وضعیت مطبوعات و رسانه‌های استان باشد، اما در عمل بخش قابل توجهی از مباحث آن حول یک مسئله بنیادی

ادامه یادداشت اول

شمس تبریزی
که نور مطلق است

چون حدیث روی شمس الدین رسید
شمس چارم آسمان سر برکشید
واجب آید چون که آمد نام او
شرح رمزی گفتن از انعام او
این نفس جان دامنم برتافته است
بوی پیراهان یوسف یافته است
از برای حق صحبت سالها
بازگو حالی از آن خوشحالها....

ادامه تیر اول

رسانه برای تولید محتوای حرفه‌ای به نیروی انسانی، دفتر، تجهیزات، دوربین، رایانه، نرم‌افزار، دسترسی اطلاعاتی و مهم‌تر از همه، نیروی انسانی متخصص و با انگیزه نیاز دارد. خبرنگاری که امنیت شغلی ندارد، رسانه‌ای که توان نوسازی تجهیزاتش را ندارد و نشریه‌ای که برای تامین هزینه‌های جاری خود با مشکل مواجه است، ناگزیر بخش قابل توجهی از انرژی خود را به بقای اقتصادی اختصاص می‌دهد. از همین منظر، مطالبه مدیران مسئول برای پیگیری تسهیلات و وام خبرنگاران، حل مسئله مسکن اهالی رسانه و فراهم کردن امکان خرید تجهیزات حرفه‌ای از جمله سیستم‌های رایانه‌ای و دوربین را باید بخشی از مسئله بزرگ‌تر توسعه رسانه‌ای استان دانست. رسانه حرفه‌ای، کالایی لوکس نیست که در روزهای رونق به آن توجه شود و در شرایط دشوار اقتصادی به حاشیه برود. رسانه بخشی از زیرساخت حکمرانی عمومی است؛ زیرا شهروندان برای شناخت عملکرد دستگاه‌ها، پیگیری مطالبات و ارزیابی وعده‌ها به رسانه مستقل و حرفه‌ای نیاز دارند. یکی دیگر از محورهای مهم مطرح‌شده در جلسه، موضوع آگهی‌های دولتی و ثبتی بود؛ موضوعی که یکی از منابع مهم درآمدی رسانه‌ها محسوب می‌شود. واقعیت این است که در بسیاری از رسانه‌های محلی، بازار تبلیغات خصوصی به اندازه‌ای نیست که بتواند هزینه‌های یک رسانه حرفه‌ای را پوشش دهد. در چنین شرایطی، آگهی‌های دولتی و ثبتی اهمیت مضاعف پیدا می‌کنند. بنابراین، نحوه توزیع، شفافیت، عدالت و استمرار این آگهی‌ها مستقیماً با اقتصاد رسانه‌های محلی ارتباط پیدا می‌کند. پیگیری وام خبرنگاران و موضوع مسکن نیز از دیگر مطالبات مطرح‌شده بود. این دو مطالبه در ظاهر اقتصادی‌اند، اما در عمق خود به مسئله امنیت شغلی و اجتماعی خبرنگار مربوط می‌شوند. خبرنگاری که از حداقل‌های معیشتی برخوردار نباشد، در معرض فرسودگی شغلی قرار می‌گیرد و استمرار فعالیت حرفه‌ای برای او دشوار می‌شود. از این رو، لازم است موضوع تسهیلات خبرنگاران صرفاً در قالب یک وعده اداری باقی نماند و مشخص شود چه دستگاهی، با چه سازوکاری، چه تعداد متقاضی را و در چه بازه زمانی می‌تواند تحت پوشش قرار دهد. در مورد مسکن نیز می‌توان از ظرفیت دستگاه‌های متولی، تعاونی‌های مسکن، طرح‌های حمایتی و ظرفیت‌های قانونی موجود استفاده کرد. آنچه اهمیت دارد، تبدیل مطالبه کلی به برنامه مشخص، زمان‌بندی‌شده و قابل ارزیابی است. در این میان، موضوع عدم حضور برخی از رسانه‌ها و مدیران مسئول نیز در جلسه مطرح شد؛ مسئله‌ای که نمی‌توان به سادگی از کنار آن گذشت.

اگر قرار است درباره آینده مطبوعات گلستان تصمیم‌گیری شود، صدای طیف متنوع رسانه‌ها باید شنیده شود. از سوی دیگر، خود جامعه رسانه‌ای نیز نمی‌تواند از یک طرف نسبت به تصمیم‌های حوزه رسانه

مطالبه‌گر باشد و از طرف دیگر، در نشست‌های صنفی و گفت‌وگوهای جمعی حضور حداقلی داشته باشد. این غیبت البته می‌تواند دلایل مختلفی داشته باشد و نمی‌توان بدون بررسی، آن را به بی‌تفاوتی رسانه‌ها نسبت داد. اما همین مسئله ضرورت بازنگری در شیوه ارتباط میان دستگاه متولی و جامعه رسانه‌ای را آشکار می‌کند. نشست‌های رسانه‌ای زمانی اثرگذار خواهند بود که از قالب جلسات مناسبتی خارج شوند و به فرآیندی مستمر برای حل مسئله تبدیل شوند.

خانه مطبوعات؛ مطالبه‌ای که دیگر نمی‌توان از کنار آن گذشت

یکی از صریح‌ترین بخش‌های مباحث جلسه، انتقاد از کم‌کاری و خنثی‌بودن خانه مطبوعات استان و کم‌رنگ‌بودن پیگیری امور صنفی خبرنگاران بود. خانه مطبوعات، اگر قرار است نماینده صنف باشد، باید در بزنگاه‌ها حضور فعال داشته باشد؛ مسائل خبرنگاران را احصا کند، مذاکره کند، پیگیری کند، نتیجه بگیرد

و مهم‌تر از همه، گزارش عملکرد خود را به جامعه رسانه‌ای ارائه دهد. مشکل فقط این نیست که چه اقداماتی انجام شده است؛ مسئله مهم‌تر این است که خبرنگار و مدیرمسئول تا چه اندازه اثر حضور این نهاد صنفی را در زندگی حرفه‌ای خود احساس می‌کنند؟ اگر یک تشکل صنفی نتواند مطالبات ملموس اعضای خود را پیگیری کند، طبیعی است که فاصله میان آن تشکل و بدنه رسانه‌ای افزایش پیدا کند. بنابراین انتقاد از عملکرد خانه مطبوعات را باید فرصتی برای بازتعریف نقش و ماموریت این نهاد دانست، نه صرفاً یک مناقشه درون‌صنفی.

شورای اطلاع‌رسانی؛ نهادی که نیازمند خروج از وضعیت باتکلیف است

در ادامه این بحث، نگارنده نیز با اشاره به وضعیت شورای اطلاع‌رسانی استان، این پرسش را مطرح کرد که این شورا تاکنون تا چه اندازه توانسته است به عنوان یک نهاد هماهنگ‌کننده، مسئله‌ای واقعی از مسائل مطبوعات و رسانه‌های گلستان را حل کند.

اگر شورای اطلاع‌رسانی قرار است حلقه اتصال دستگاه اجرایی و رسانه‌ها باشد، باید خروجی آن برای رسانه و افکار عمومی قابل مشاهده باشد. صرف برگزاری جلسه، صدور اطلاعیه یا هماهنگی‌های مقطعی نمی‌تواند

شمس تاب حسودان و رندان را نیاورد و به یکباره غیبت کرد اما حاصل این دیدار برای ما فارسی‌زبانان گنجه‌هایی است که از پس چندین قرن هنوز از بزرگی روح انسانهایی مانند شمس و مولانا در شگفت می‌شویم و از وسعت عشق و گرمای وجودشان دلگرم. زبان فارسی تا همیشه تاریخ به برکت این آثار تابان خواهد ماند. و اما نکته آخر آنکه مکاتیب شمس تبریزی که حاصل

پاسخگوی مجموعه‌ای از مشکلات انباشته رسانه‌های استان باشد. شورای اطلاع‌رسانی باید از وضعیت جلسه‌محوری عبور کند و به سمت مسئله‌محوری، داده‌محوری و نتیجه‌محوری حرکت کند؛ یعنی برای هر مسئله، مسئول مشخص، برنامه مشخص، زمان مشخص و شاخص ارزیابی مشخص داشته باشد.

هم‌صدایی رسانه‌های گلستان؛ از رقابت رسانه‌ای به هم‌افزایی مطالبه‌گرانه

در این نشست، نگارنده همچنین پیشنهادی را برای عبور رسانه‌های استان از وضعیت پراکنده فعلی مطرح کرد، هم‌صدایی رسانه‌های گلستان برای حل مسائل مهم؛ ساختاری که هدف آن یکسان‌سازی رسانه‌ها یا تحمیل یک نگاه واحد نباشد، بلکه ایجاد ظرفیت مشترک برای پیگیری چند مسئله مهم و انباشته استان باشد. در گام نخست، چند مسئله اصلی و اثرگذار استان با استفاده از نظرسنجی از خبرنگاران، کارشناسان، دانشگاهیان و تشکل‌های مدنی انتخاب شود؛ مسائلی مانند آب، راه



و زیرساخت، محیط‌زیست، اشتغال و سرمایه‌گذاری و آسیب‌های اجتماعی. اما انتخاب این مسائل نباید بر اساس علاقه یا تشخیص یک رسانه باشد. داده، میزان اثرگذاری بر زندگی مردم و قابلیت سنجش پیشرفت باید مبنای انتخاب قرار گیرد. در مرحله بعد، دبیرخانه‌ای مستقل و رسانه‌ای شکل بگیرد و نمایندگان رسانه‌های محلی، خبرگزاری‌ها، صداوسیما، رسانه‌های تخصصی و فعالان فضای مجازی بتوانند در آن حضور داشته باشند. این دبیرخانه نباید مدیر رسانه‌ها باشد؛ صرفاً باید هماهنگ‌کننده باشد. هیچ رسانه‌ای نباید مجبور شود خط تحریریه خود را تغییر دهد یا با دیدگاه دیگری همراه شود. برای هر مسئله نیز یک پرونده مطالبه عمومی تشکیل شود؛ پرونده‌ای که در آن به صورت شفاف مشخص باشد:

• مشکل دقیق چیست؟

• داده و عدد قابل استناد کدام است؟

• مسئول مستقیم و دستگاه‌های مرتبط چه کسانی هستند؟

• مهلت قانونی یا اجرایی اجرای وعده‌ها چه زمانی است؟

• شاخص قابل اندازه‌گیری پیشرفت چیست؟

در چنین مدلی، رسانه‌ها قرار نیست تیرتیر یکسان بزنند. اتفاقاً استقلال رسانه‌ای باید حفظ شود. ممکن است یک رسانه از یک سیاست حمایت کند و رسانه‌ای دیگر به آن نقد داشته باشد. این اختلاف نه تنها تهدید نیست،

بلکه بخشی از ماهیت رسانه است. آنچه می‌تواند مشترک باشد، پرسش و پیگیری است.

برای مثال، اگر مسئله آب به عنوان یکی از پنج مطالبه اصلی انتخاب شد، رسانه‌های مختلف می‌توانند هر کدام از زاویه تخصص و نگاه خود به موضوع بپردازند، اما در یک روز مشخص یک پرسش مشترک را از دستگاه مسئول مطالبه کنند و سپس میزان تحقق پاسخ را در بازه‌های زمانی مشخص بررسی کنند. یکی از آسیب‌های رایج در فضای عمومی این است که یک مسئله برای چند روز یا چند هفته به موضوع اصلی رسانه‌ها تبدیل می‌شود، مسئولان درباره آن وعده می‌دهند و سپس با عبور فضای خبری، موضوع به حاشیه می‌رود. اما در صورت اجرای این ایده هر ماه می‌توان یک شاخص پیشرفت منتشر کرد؛ گزارشی کوتاه، مستند و قابل فهم که نشان دهد در هر یک از مطالبات چه اتفاقی افتاده، چه وعده‌ای عملی شده، کدام وعده متوقف مانده و مسئول مربوطه چه توضیحی ارائه کرده است. در این صورت، رسانه صرفاً خبر و وقعه مشکل را منتشر نمی‌کند؛ بلکه تبدیل به حافظه عمومی و ناظر مستمر بر روند حل مشکل می‌شود. آنچه از مجموعه مباحث این نشست می‌توان دریافت این است که مسئله مطبوعات گلستان فقط کمبود بودجه یا آگهی نیست. مسئله، مجموعه‌ای از عوامل به هم پیوسته است اعم از اقتصاد شکننده رسانه، امنیت شغلی پایین، فرسودگی تجهیزات، ضعف مدل‌های درآمدی، کم‌رنگ‌بودن تشکل‌های صنفی، پراکندگی ظرفیت‌های رسانه‌ای و نبود یک سازوکار منسجم برای پیگیری مطالبات عمومی. از این منظر، حمایت از رسانه نباید صرفاً به معنای کمک مالی به رسانه تلقی شود. حمایت واقعی یعنی ایجاد امکان فعالیت حرفه‌ای، مستقل و پایدار. رسانه‌ای که توان اقتصادی حداقلی ندارد، نمی‌تواند برای مسائل بزرگ استان پرونده‌های تحقیقی طولانی‌مدت تولید کند. خبرنگاری که دغدغه مسکن و معیشت دارد، برای انجام کار حرفه‌ای دشوارتر با فراغ بال مواجه است. رسانه‌ای که تجهیزات مناسب ندارد، در رقابت با جریان‌های پر قدرت تولید محتوا عقب می‌ماند و تشکلی که مطالبه صنفی را پیگیری نمی‌کند، اعتماد بدنه حرفه‌ای را از دست می‌دهد. نشست مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی گلستان با خبرنگاران و مدیران مسئول نشریات استان، اگر قرار باشد نقطه آغاز یک فرآیند باشد، می‌تواند فرصتی برای بازتعریف رابطه میان دولت و رسانه، تقویت تشکل‌های صنفی و بازسازی ظرفیت مطالبه‌گری رسانه‌ای استان فراهم کند. اما تحقق این هدف نیازمند یک تغییر رویکرد است، رسانه نباید فقط در زمان بحران یا برای انتقال اخبار دستگاه‌ها مورد توجه قرار گیرد؛ رسانه باید به عنوان بخشی از زیرساخت توسعه استان دیده شود. و شاید مهم‌تر از همه اینکه رسانه‌های گلستان نیز باید از پراکندگی مطالبه‌ها به سمت هم‌افزایی حرکت کنند؛ نه با کنار گذاشتن تفاوت‌ها، بلکه دقیقاً با حفظ همین تفاوت‌ها و ایجاد یک نقطه اشتراک روشن یعنی پیگیری مستمر مسائل مردم و سنجش آنچه مسئولان وعده داده‌اند.



دو شعر از محمد دیلم کتولی



نمای دفاع مقدس

روزگاری بوده، لبریز از کمال عاشقان
جنگ بوده جلوه‌هایی از جلال عاشقان
سقف چادر آسمان و کف گلیم پاره‌ای
ذکر و قرآن و دعا، قال و مقال عاشقان
روزها آموزش و رنج تدارک دیدنت

شب نماز و گریه و عرفان زلال عاشقان
لشکر و گردان و دسته، چه ستادی و صفی
هر یگان مامور نقل و انتقال عاشقان
خط اول نقطه‌ی، پیوند عرش و این زمین
معبر و کانال و مین، نقش جمال عاشقان
سوت خمپاره، نفیری از خروش عرشیان
تیر قناصه، امیدی بر وصال عاشقان
غرّش خمپاره سوراسرافیل را فیهمانده و
بُمب و موشک‌عده‌ی، عید وصال عاشقان
جنگ نفس و رد شدن از سیم‌های خاردار
جنگ تهذیب و تجلّی کمال عاشقان
روبروی تانک استادان، خودش یعنی سلوک
با شیاطین در تقابل، خود مجال عاشقان
داغی ترکش به پهلو، ذکر یا زهرا به لب
فاطمیه گل کند گویا، نهال عاشقان
تشنه جان دادن، همانند حسین بن علی
کربلا جغرافی، جنگ خیال عاشقان
غرّقه در خون پیکر پاک، شهید نوجوان
قصه جانپازی اش هم، شد سوال عاشقان
پیرها سرمست عشق و روسفید روسفید
اسوه شان باشد حبیب، آن ایده‌آل عاشقان

در اسارت شیر دربند و به صبر زینبش
تا که شد آزاده این، نیکو خصال عاشقان
زخم‌های شیمیایی، سوزش مادام چشم
درد شیرینی است در، شرح خصال عاشقان
سالهاکه روی تختی، زُل زده بر آسمان
زخم‌بستر وه چه شیرین در خیال عاشقان
موجی اعصاب، محروم از محبت هم شده
عشق یعنی این! ببین شوریده حال عاشقان

قصه تلخی شده این، قصه هشت سال جنگ
شعر عاجز مانده از، وصف جمال عاشقان
کو حماسه؟ فرخی کو؟ داغگاه او کجاست؟
تا سراید یک قصیده، شرح حال عاشقان
(خشک شد درلیقه حیرمانده یک سنگ سیاه)※
نیست آوینی که بنویسد، کمال عاشقان
(※) اقتباس از شعر «عموی مهربان تاریخ» مرحوم
مهدی اخوان ثالث

«دوره جنگ»

روزگاری گذرانیدم، پُر از عشق و مَرام
«دوره جنگ» شده مطلع یک «حُسن خِتام»
زیر یک چادر و وارسته ز قید دنیا
فکر و اندیشه‌ی رزمنده مان «راه امام»
ذکر و تسبیح و دعا، اسلحه‌ی رزمنده
روز و شب، لحظه به لحظه، مادام
روزها شیر به میدان و شیش زاهد گون
نَه تفاخر به هم و نَه که کسی فکر مقام
نوجوانان پی یک اسوه، نظیر قاسم
پیرها یافته در مکتب او، ارج و مقام
«حُر» شده الگوی یک‌عده‌ی غافل اما
رأفت «پیر جماران»، بکند کار تمام
ارتشی غیرت مولاست، نشان و درجه اش
«یا علی گوی» ز «حیدر» بزند دَم مادام

«پاسداران» ز «آعدو» ست رسند به «قوه»
نامشان ثبت شده «حافظ این مُلک و نظام»
این بسیجست که تأسیس کند «مدرسه عشق»
و آن بسیجست که عاشق بودوهم «گمنام»

جمع شان جلوه‌ای از آیه «مَنْهُمْ نَحِبَه»
منتظر تا که رسد «پیک» به فرمان قیام
«شب حمله» غضب آلود، زده به دشمن
فتح و پیروزی شان، شاد کند «قلب امام»
عده‌ای رسته ز دنیا، به شهادت واصل
«رزق خورده» به سر سفره رُبش اطعام
گشته «جاوید الاثر» باب حوایج بر خلق
جمع «جانباز» شده «مفتخران خوشنام»
یاد فرمانده مخلص، که خودش پیشاپیش
زده بر قلب عدو، دست وی اینجاست زمام
کاظمی، باکری، همت، صفوی، املاکی
داوود شیخ که یک اسوه بُود، بهر عوام
بدر و والفجر کند بیمه، وطن را همه عمر
کربلا هاست، که تضمین کند «امنیت مام»
آی تاریخ! بَخشکد قلمت، گر نوشت
اینهمه معجزه و فتح و ظفر را، به تمام
پُشت در پُشت هم‌استاده، همه حامی خصم
یک وجب نیز نرفته است، از ایران گرام
باید این قصه به تکرار، روایت گردد
مرتضی کو که نویسد و بماند مادام
«راوی فتح» خودش نیز روایت شده و
«سید اهل قلم» زندگی اش گشت درام
«دوره جنگ» نه تاریخ که «ماهیت ماست»
سربلند است وطن، منتشر از وی اسلام
«قدرت منطقه» ایم اینک اگر، شکی نیست
یادگاری ز همان نام و مرام است و قیام
بر شهیدان تو ای جنگ، درود و صلوات
«دوره جنگ» شده مطلع یک «حسن ختام»

شاعر جانباز

امنیت کشور فقط با قدرت دستگاه‌های امنیتی حفظ نمی‌شود؛ با حفظ عقلانیت جامعه نیز حفظ می‌شود. اگر هر شهروندی خود را مجاز بداند دیگری را جاسوس، خائن یا عامل بیگانه بنامد، نتیجه چیزی جز فرسایش اعتماد عمومی و ایجاد شکاف اجتماعی نخواهد بود. دشمنان یک کشور همیشه فقط از ضعف نظامی یا اقتصادی آن بهره نمی‌برند؛ گاهی از اختلاف، بی‌اعتمادی، نفرت و دو قطبی‌سازی داخلی نیز بهره می‌گیرند. بنابراین حتی اگر نیت برخی افراد خیرخواهانه باشد، باید مراقب بود شیوه عمل آنان ناخواسته به افزایش شکاف و بی‌اعتمادی در جامعه منجر نشود.

سخن آخر این است:

مستولان را نقد کنیم؛ حتی صریح و جدی. از آنان پاسخ بخواهیم؛ حتی سخت و مستند. اگر تخلفی می‌بینیم، پیگیری کنیم؛ اما قضاوت را به جای قانون ننهانیم. نه هر منتقدی دشمن است و نه هر مسئولی که با نظر ما مخالف است، غرب‌گرا یا سازشکار. در جمهوری اسلامی، همان‌گونه که برای دفاع از امنیت کشور به نهادهای امنیتی نیاز داریم، برای دفاع از حقوق مردم و حیثیت اشخاص نیز به قانون و دستگاه قضایی نیازمندیم. اجازه ندهیم افراط، جای عقلانیت؛ اتهام، جای سند؛ و هیجان، جای قانون را بگیرد. زیرا در نهایت، آنچه کشور را در برابر بحران‌ها مقاوم می‌کند، فقط صدای بلندتر نیست؛ اعتماد مردم به قانون و اطمینان آنان از اینکه هیچ‌کس فراتر از قانون نیست، سرمایه‌ای بسیار مهم‌تر است.



رسیدگی قانونی است. کشور برای مسائل امنیتی و اطلاعاتی نیز ساختار و نهادهای قانونی دارد. برای نمونه، قانون اساسی در اصل ۱۷۶، شورای عالی امنیت ملی را مسئول سیاست‌گذاری و هماهنگی امور دفاعی و امنیتی در چارچوب مقرر دانسته و از هماهنگی فعالیت‌های سیاسی، اطلاعاتی و امنیتی سخن گفته است. پس اگر کسی واقعا معتقد است فردی مرتکب خیانت، جاسوسی یا همکاری با دشمن شده است، باید سند خود را در اختیار مرجع صالح قرار دهد، نه اینکه خود را هم‌زمان شاکی، بازپرس، کارشناس اطلاعاتی، قاضی و صادرکننده حکم بداند. این نکته درباره مسئولان عالی‌رتبه و حتی مسئولان سابق کشور اهمیت بیشتری دارد. اختلاف سیاسی، رقابت انتخاباتی و تفاوت دیدگاه، نباید به مجوزی برای تعرض به حریم اشخاص یا تحریک افکار عمومی علیه آنان تبدیل شود. اصل ۴۰ قانون اساسی نیز تصریح می‌کند که هیچ‌کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد. از سوی دیگر، دفاع از قانون به معنای تعطیل کردن اعتراض و نقد نیست. جامعه زنده، جامعه‌ای است که در آن مسئولان مورد سؤال قرار می‌گیرند، تصمیم‌هایشان نقد می‌شود و مردم حق اعتراض دارند. اصل ۲۷ قانون اساسی نیز تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها را، با شرایط مقرر در قانون اساسی، به رسمیت شناخته است. اما میان اعتراض قانونی و تخریب، تهدید و اتهام‌زنی فاصله‌ای جدی وجود دارد. امروز باید مراقب یک آفت خطرناک باشیم: اینکه هر جریان سیاسی، رقیب خود را نه با استدلال، بلکه با سنگین‌ترین برچسب‌ها از میدان خارج کند. اگر این روش به یک رویه تبدیل شود، فردا ممکن است همین ابزار علیه کسانی به کار گرفته شود که امروز خود را صاحب حق و حقیقت می‌دانند.

در شرایطی که کشور با مسائل و تهدیدهای پیچیده داخلی و خارجی روبه‌روست، بیش از هر زمان دیگری به عقلانیت، خویشتن‌داری و رعایت قانون نیاز داریم. اختلاف‌نظر سیاسی، نقد عملکرد مسئولان و حتی اعتراض به تصمیم‌های آنان، بخشی از حیات سیاسی جامعه است؛ اما آنجا که نقد جای خود را به اتهام، افترا و نسبت دادن عناوینی چون «غرب‌گرا»، «سازشکار» یا حتی «جاسوس» می‌دهد، دیگر با یک نقد سیاسی معمولی مواجه نیستیم. نمی‌توان هر مسئولی را که با تحلیل یا تصمیم او موافق نیستیم، با سنگین‌ترین اتهامات نواخت و سپس انتظار داشت اعتماد عمومی، سرمایه اجتماعی و آرامش کشور آسیب نبیند. اتهام جاسوسی، نفوذ یا همکاری با بیگانگان، یک ادعای عادی سیاسی نیست که هر فردی بتواند بر اساس برداشت شخصی خود مطرح کند. چنین ادعاهایی نیازمند اطلاعات، بررسی تخصصی، مستندات و طی شدن فرآیند قانونی است. تشخیص موضوعات امنیتی و اطلاعاتی بر عهده کسانی است که قانون برای آنان مسئولیت و صلاحیت تعیین کرده است، نه افرادی که صرفاً از یک تصمیم سیاسی یا عملکرد یک مسئول ناراضی‌اند. قانون اساسی نیز برای این موضوع چارچوب روشنی ترسیم کرده است. از یک سو، آزادی بیان و مطبوعات را به رسمیت شناخته و از سوی دیگر، حیثیت، حقوق و امنیت اشخاص را از تعرض مصون دانسته است. همچنین اصل ۳۷، اصل برائت را مقرر کرده و اصل ۲۲ نیز حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص را از تعرض مصون می‌داند، مگر در مواردی که قانون تجویز کرده باشد. بنابراین، اگر درباره عملکرد یک مسئول سؤال، ابهام یا حتی ظن و نگرانی جدی وجود دارد، راه آن شعار دادن، هتک حرمت، تجمع در برابر خانه یا محل کار افراد و صدور حکم پیش از رسیدگی قانونی نیست؛ راه آن، ارائه مستندات به مراجع مسئول و مطالبه

«

اتهام، جایگزین قانون نیست

در برابر افراط‌گرایی سیاسی و اتهام‌زنی‌های بی‌ضابطه



ابراهیم مهدوی

از اردک داخل بطری تا بطری داخل اردک

تحلیل و بررسی تکنیک‌های فنی فیلمنامه‌های فرهادی از چهارشنبه سوری تا قصه‌های موازی



به عهده خواهد گرفت، فیلم‌بازها (کسانی که فیلم زیاد دیده‌اند) را به یاد فیلم "گریمر علیه کریم" به کارگردانی "رابرت بتون" و بازی‌های درخشان "داستین هافمن" و "مریل استریپ" می‌اندازد، اما فیلم‌بازها هم به این امر واقف هستند، این جهانی که فرهادی ساخته با جهان آن فیلم کاملاً متفاوت است، و منحصر به خودش است، به اصطلاح مال خود کرده است. جایزه به غایت شیرین فیلم جدایی برای سینه‌فیل‌ها (شیفتگان سینما، کسانی که سینما را به صورت حرفه‌ای دنبال می‌کنند، حتی گاهی مطلع‌تر از یک فیلمساز) جایی‌ست که به جای قاضی، دوربین با یک نمای (POV) به نادر و سیمین نگاه می‌کند. یعنی بیننده صدای قاضی را می‌شنود ولی خودش در جای او نشسته و آن‌ها را قضاوت می‌کند. (نمایی کاملاً فرمیک که در بیخ و بن داستان تنیده). این تمهید، آن‌ها را به یاد "راشومون" ساخته آکیرا کوروساوا" می‌اندازد، البته باز هم با استفاده‌های درست و به اندازه که سکانس را مال خود می‌کند.

از چانه زنی بر سر تعداد طبقه‌ای که کارگرها بابت جابجایی پیاپی با سیمین انجام می‌دهند. (اگر فیلم را دوباره دیدید به مفهوم طبقه در دیالوگ‌های همین سکانس دقت کنید) از شغل سیمین که معلم زبان است، از رنگ قرمز موهایش، از انتخاب نوار شجریان و شال سبز در چمدان (البته این دو مورد به نظم به فضای رئالیست فرهادی نمی‌خورد و کمی رنگ و بوی شعار می‌گیرد، ولی تا حدودی زیادی جبهه سیاسی‌اش را در آن زمان مشخص می‌کرده). تا؛ امر نادر به ترمه برای پس گرفتن باقیمانده پول بنزین از پمپ‌چی، کمک درسی نادر در معانی کلمات به ترمه، رسیدگی به پدر آرزومری‌اش همه و همه، خیلی موشکافانه به شخصیت پردازی و نوع زندگی در این طبقه (باز هم متوسط)، در تهران را برای ما عیان می‌کند. (آدم‌های این طبقه دقیقاً طبق اصول چهارشنبه سوری و درباره الی بنا شده است. دقیقاً مثل آن‌ها یک عامل خارجی، یک کارگر به نام راضیه که به لحاظ اقتصادی ضعیف‌تر است وارد زندگی آن‌ها می‌شود، راضیه بسیار مفید است و بابت حلال و حرامی کاری که می‌خواهد انجام بدهد، از دفتر مرجع تقلیدش سوال می‌پرسد ولی کارش را از شوهرش پنهان می‌کند! فرهادی به نسبت فیلم‌های قبلی‌اش این‌بار عامل بیرونی فیلمنامه‌اش را که باز هم شخصیت کارگر زن است را با پیچیدگی‌ها و کنش‌گری بیشتر به ما معرفی می‌کند، حتی اینبار سنگ پرتاب شده در حوضچه آرام قصه فیلم را راضیه می‌اندازد). سینما ارث سینه‌فیل‌های وال و شنیدای پرده نقره‌ای نیست که سینما را به بازی شطرنج بین کارگردان و مخاطب تبدیل کند، سینما می‌بایست در وهله اول همه مخاطبان عام‌اش راضی کند و در مرحله بعدی همان مخاطب عام را به هیجان بیاورد. نسبت به اندازه دیالوگ‌های درست که در، درباره الی به آن رسیده بود اینبار در قالب سکانس تصویری هم بروز پیدا می‌کند. فرهادی در دو سکانس از این فیلم مضمون

نظر می‌رسد تا سکانس کلیدی، همان سکانس آوردن نمکدان برای احمد است؛ این سکانس جنبه‌های دیگر شخصیت الی را برای ما عیان می‌کند که بعداً می‌بینیم فرهادی چطور به این سکانس برمی‌گردد و شخصیت‌ها چطور به آن اشاره می‌کنند.

فرهادی در چهارشنبه سوری و فیلم‌های قبل ترش کمتر و بیشتر سعی در گنجاندن مضامین و مفاهیم زیرلایه‌ای در قالب دیالوگی خاص داشت که انگار به نسبت و تناسب درستی از آن دست نیافته بود، یا گل درشت از آب در می‌آمدند یا بین گفت و گوها محو می‌شدند. تسلا... سکانس تماس تلفنی الی با مادرش. (اگر این سکانس را به خاطر آوردید، حالا به آنتن ندادن ویلا فکر کنید تا متوجه بشوید از دل همین محدودیت چه موقعیت‌های جذابی که بیرون نکشده است). مشاهده می‌کنید که مضمون و ثمره زندگی احمد و الی چه استادانه در یک ضرب‌المثل آلمانی بیان می‌شود.

— چرا جدا شدی؟؟

— یک پایان تلخ بهتر از یک تلخی بی‌پایانه.

(البته بیان این ضرب المثل در فیلم، برای خودش یک کلاس کامل تصویری برای دیالوگ نوشتن در فیلمنامه‌ست).

حالا زندگی الی در پایان فیلم، آن جمله‌ای که در پانتومیم بازی کرد و خواب عجیب نازی را کنار هم بگذارد...

جدایی نادر از سیمین

با حذف صحنه تصادف در جدایی، بیننده بین اخلاقیات راضیه و توجیه وضعیت بد اقتصادی حجت می‌ماند که راضیه می‌بایست قسم بخورد یا خیر؟ علت سقط بچه‌اش هول دادن نادر است یا تصادف خودش با ماشین؟ پختگی فیلمنامه بر پایه حذف به جایی می‌رسد که پیرنگ اصلی دو شقه می‌شود، یکی از پیرنگ‌ها همانطور که از نام فیلم پیداست به جدایی نادر از سیمین می‌پردازد، (اگر فمینیست‌ها نگویند جدایی سیمین از نادر، حتی همین نام فیلم هم به شخصیت‌پردازی و درک جهان فیلم کمک می‌کند). یکی هم به مشکل بین نادر و راضیه که مشخص شود دیه‌ای که نادر می‌خواهد بدهد، به حق است یا خیر. با این‌که هر دو پیرنگ در پایان فیلم به جواب قطعی ختم می‌شوند، باز هم مخاطب‌های زیادی به اشتباه پانانش را پایان باز می‌پندارند! در صورتیکه فیلم به همه پرسش‌های اصلی فیلمنامه پاسخ داده. راضیه قسم نمی‌خورد و برای بهبود شرایط زندگی‌اش حاضر به انجام گناه نمی‌شود. سیمین و نادر هم از هم جدا می‌شوند.

و اما انتخاب ترمه! ترمه می‌بایست برای ادامه زندگی‌اش بین نادر و سیمین یکی را انتخاب کند. چرا فرهادی به این سوال پاسخ نمی‌دهد؟ آیا خودمان باید پاسخ این سوال را پیدا کنیم؟ پیرنگ جدایی و این‌که کدامشان حضانت بچه را



شخصیتی خود الی را برای نامزدش توصیف می‌کند و در آخر به این سوال که آیا الی گفته که نامزد داشته یا نه؟ تیر خلاصش را به شخصیت‌های داستان، دوستی بین‌شان، خط قرمز اخلاقی‌شان، منفعت طلبی‌شان می‌زند و با همین سوال، جهنمی در جهان فیلمش به پا می‌کند. دلیلی ندارد عطف‌ها و فجایع رخ داده در فیلمنامه صرفاً قتل، تجاوز یا واکنش شدید در بازی باشد، می‌تواند جواب یک سوال باشد، همین جواب می‌تواند فاجعه‌ای باشد که دست همه را برای مارو کند. از دستمال توالت روی سفره تا پیدا کردن یک خانه ارزان‌تر، از لباس‌ها و ماشین‌ها گرفته تا لحن صحبت و بازی شخصیت‌ها همه و همه نشان از متوسط بودن طبقه این جمع دوستانه‌ست، حتی احمدی که از آلمان آمده هم آن‌چنان مایه‌دار نیست، انگار همه چیزش را در طلاق از دست داده.

آرام و کم حرف بودن نازی، لیدر بودن سپیده، ابر بهار بودن امیر و تا حدودی هم سلطه‌جویی و خودخواه بودن شهره، همه‌شان، بسته به شخصیتی که نشان داده شده، قضاوت می‌کنند و تصمیم می‌گیرند. فرهادی این شخصیت‌ها را چه در تصویر (روانشناسی رنگ‌ها) چه در فیلمنامه (کاشت و برداشت‌های درست) به درستی و دقیق نشانمان می‌دهد.

کارگردان به صورت خیلی ظریف در بازی پانتومیم و در یکی دو تا دیالوگ نامحسوس، ما را متوجه این موضوع می‌کند که همه این آدم‌ها در دانشکده حقوق با هم آشنا شده‌اند.

آنتن نداشتن ویلا که یک امر طبیعی به نظر می‌رسد، چرخ دنده‌های سخت منطق روایی در فیلمنامه را چنان روغن کاری می‌کند که جهان تشویش و گره افکنی کاملاً قابل باور جلوه کند.

حالا نوبت می‌رسد به عامل خارجی برهم زنده آرامش حوضچه قصه فیلم، این عامل اصولاً با شخصیت‌های زنی از طبقه پایین‌تر طراحی می‌شود، زن‌هایی که مشکلات خودشان را به مشکلات شخصیت‌های اصلی فیلم گره می‌زنند. عامل خارجی در چهارشنبه سوری روحی با بازی ترانه علیدوستی بود، اینبار الی‌ست، دوباره با بازی ترانه علیدوستی. تأثیرگذاری نقش الی و رابطه‌ای که با نامزدش در فیلم دارد به مراتب بیشتر از روحی چهارشنبه سوری‌ست. شما اینجا پیشرفت در فیلمنامه را می‌بینید، هم حذف بسیار قصه‌محور رخ داده و هم شخصیت فرعی نقش پیرنگ و حساسی به خودش گرفته.

حالا به نقش الی در فیلم دقت کنید، حلقه الی، اینکه حلقه داشته یا نه؟ از یک جایی درآورده یا نه؟! همواره خجالتی، گوشه‌گیر، دلواپس مادر است، مدام هم از آمدنش ابراز پشیمانی می‌کند، ولی آمده! بعداً می‌فهمیم که او برای آشنایی با احمد آمده. شاید یکی از معمولی‌ترین سکانس‌ها که به ظاهر مسخره و شوخی به



علی درزی - دبیر صفحه

فرهادی با تکنیک حذف به فرمول فوق‌العاده‌ای از فیلمنامه رسید که بعدها توانست با همان فرمول، دو جایزه اسکار خارجی زبان و یک خرس طلایی و یک خرس نقره‌ای برلین و نخل بهترین فیلمنامه جشنواره کن برای فیلم‌هایش به ارمغان بیاورد.

چهارشنبه‌سوری

شروع بهار این تکنیک را می‌توان از محصول مشترک فیلمنامه نویسی‌اش با مانی حقیقی در چهارشنبه سوری دانست، جایی که صحنه خیانت مرتضی به مژده از ما پنهان نگاه داشته می‌شود تا جایی که حق را به مرتضی بدهیم و مژده را یک بیمار شکاک بدانیم، در پایان فیلم این خیانت را به ما نشان می‌دهد تا پایانی درگیر کننده داشته باشیم، نه پایانی باز. درگیری از آن بابت که مخاطب نگران مژده می‌ماند، که بالاخره می‌تواند مچ مرتضی را بگیرد یا نه؟! روحی نظافت‌چی ترک موتور نامزدش، چطور می‌خواهد با این شک به خانه بخت برود؟! شکی که قضاوت درستش را به یک بند ابروی مجانی سیمین فروخت؟ به همین خلاصه یادآوری از چهارشنبه سوری، یک سری اتفاقات دیگر هم اضافه کنید. مرتضی در یک شرکت تبلیغاتی کار می‌کند، تناسب شغل مرتضی با شخصیتش را در نظر بگیرید. زرنگ بودن و حواس جمع‌اش را در نظر بگیرید، از پسر هوسایه‌ای که سیگار می‌کشد تا زن چادری‌ایی (مژده) که تا محل کارش، تعقیبش می‌کند. اتفاقات فیلم در روز چهارشنبه سوری اتفاق می‌افتد، از ترقه‌های لورفته در مدرسه تا آتش بازی شبانه. جهان فیلم در یک مجتمع از محله‌ای متوسط شهر تهران نشان داده می‌شود، مژده از پنجره و راه داکت حمام این مجتمع می‌تواند صداهای واحد سیمین را بشنود. خانه مرتضی و مژده از ریخت و پاش بیشتر به میدان جنگ می‌ماند تا خانه. فیلم هر چه جلوتر می‌رود، قضاوت سخت‌تر می‌شود، سرگیجه مخاطب از این جنگ مدام بیشتر و بیشتر می‌شود، اگرچه هیچ‌گاه هیچ یک از شخصیت‌ها را سفید نمی‌کند ولی کفه ترازو را عمداً به سمت مرتضی سنگین‌تر می‌کند تا غافلگیری پایانی فیلم محکم‌تر باشد.

فرهادی در انتهای فیلم مخاطبش را با سواش تنها نمی‌گذارد و در دو فیلم بعد یعنی جدایی نادر از سیمین، در ابتدای فیلم، با نشان دادن دستگاه کپی دادگاه که در حال کپی کردن شناسنامه‌های مرتضی سمعی و مژده صفایی است، به ما می‌فهماند که بالاخره مژده از مرتضی طلاق گرفته، حالا به هر دلیلی که مخاطب فکر می‌کند. چه خیانت مرتضی لورفته باشد، چه مژده دیگر نتوانسته باشد با شک به آن زندگی ادامه بدهد.

درباره الی

در فیلم درباره الی حذف به نمونه‌ای دیگر رخ می‌دهد، با حذف صحنه غرق شدن الی، قضاوت را به جان شخصیت‌ها می‌اندازد. هر کس با توجه به بازه



نه به "عزاداران بیل" "ساعدی"! صرفاً یک دیالوگ قلمبه سلمبه‌ایست که در دهان شخصیت‌ها گذاشته، شبیه یک مانیفست جامعه شناسانه‌ست تا گفت و گوی معلم و شاگرد! (حتی اگر این دیالوگ در واقعیت رخ داده باشد). نه مضمونی را بیان می‌کند و نه پیشبینی‌ایی انجام می‌دهد. رعنا با بازی ترانه علیدوستی فقط نقش یک قربانی را بازی می‌کند که به ما نمی‌گوید چه اتفاقی در حمام افتاده، نه کنشی از او می‌بینیم و نه پرده از رازی مانند تصادف راضیه در جدایی برمی‌دارد.

بد شدن حال رعنا در اجرا به خاطر دیدن چشمانی شبیه چشمان متجاوز بیشتر از آن‌که ما را غافلگیر کند که، مگر او در حمام، متجاوز را دیده؟! این کاشته شدن عمدی را می‌بینیم که، متجاوزها همواره در همه جا حضور دارند! (مضمون و زیرلایه‌ای لخت که دست فیلمنامه‌نویس را برای مخاطب رو می‌کند). قاعده و اصول فرهادی دیگر پاسخ‌گو نیست، اما چرا؟ چرا موتور محرک قصه‌هایش به پت پت افتاد؟ به خاطر این‌که فروشنده تجربه بعد از گذشته‌اش است، گذشته اولین تجربه فرهادی در اروپاست. فرهادی زیرک بعد از تجربه گذشته فهمید که ایده‌هایش ریشه در طبقه و پی و خاک ایران دارد. به محض این‌که جهانش را به جایی غیر از این مرز و بوم ببرد، آن جهان شاید سر پا بایستد ولی استوار نخواهد ماند، زیبا نخواهد ماند، صرفاً شبیه خانه‌های پیش‌ساخته‌ای خواهد بود که با اتمام پروژه (جشنواره کن) باید جمع بشوند.

ولی وقتی به ایران برگشت، به جای این‌که با قدرت سراغ اصول خودش برود، اغوای فرمیک فرانسوی بازی‌اش را با خودش آورد، به جای این‌که در قصه به دنبال فرم بگردد برای فرمش قصه‌ای سر هم کرد و نتیجه شد فروشنده.

خب اگر بد بود چرا اسکار برد؟

به همان دلیلی که آرگو اسکار برد، به همان دلیلی که جوایز هیچ‌گاه ضمانتی بر کیفیت اثر نیستند، به همان دلیلی که ترامپ در آن سال به بسیاری ویزا نداد، به همان دلیلی که آکادمی برای نشان دادن مخالفتش با سیاست رئیس‌جمهور، می‌تواند فیلمی را انتخاب کند که دهن کجی به سیاست‌های وقت باشد. فرهادی کم‌کم در سرایشی افول قرار گرفت.

ادامه دارد ...

معمایی تغییر پیدا می‌کند، این بار خبر از شقه شدن پیرنگ‌ها و مسیرهای متفاوت نیست. فرهادی از قصه در قصه استفاده می‌کند، اجرای تئاتر فروشنده که توسط این زوج در حین فیلم در حال اجراست. فرهادی قصد دارد جهان فیلمش را در دو جهان موازی، به نمایش بگذارد، یکی داستان عماد و رعنا بعد از دست درازی و یکی هم خود تئاتری که آن‌ها بازی می‌کنند. (می‌توان داستان‌های موازی فرهادی را برگرفته از این فیلمش دانست!) این جاست که فرهادی قصه را به فرم می‌بازد، دیگر خبری از آن دیالوگ‌های حل شده با مفهوم مضمونی و زیرلایه‌ای و سکانس‌های عامه و خاصه پسند نیست! دیگر طبقه متوسطی که بر اثر گود برداری آواره شده‌اند با سکانس‌های روی پشت بام به یک هارمونی روایت طبقه‌ای نمی‌رسد. فرهادی به جای این‌که مانند سه فیلم قبلی‌اش پیرنگ‌های داستانش را دو شقه کند، از شقه آماده‌اقتباس استفاده می‌کند، شقه‌ای که با جوراب سوراخ پیرمرد و جوراب فروشی ویلی لومان یکی نمی‌شود! نقش پنهان و گمشده آهو با آن نامه‌ها هم کمکی به این ارتباط تئاتر و فیلم نمی‌کند، دیالوگ داخل کلاس درس ادبیات که:

– آقا چی میشه که یه آدم گاو میشه؟

– به مرور

نه ارجاعی به "گاو" "مهرجویی" محسوب می‌شود و

نظم را جلب کرد.

می‌گفت: «خیلی جالبه! پول دادیم و بلیط گرفتیم، بریم فیلمی ببینیم که خودمونو نقد کنه. فیلم قشر عظیمی از مخاطبانش را زیر سوال می‌برد و مورد انتقاد قرار می‌دهد.»

(سال‌ها بعد همین نظر مخاطب یک جورایی تبدیل به مضمون خودخواسته کارگردان شد و همین امر فیلم قهرمان را قربانی وسط بازی سیاسی‌اش کرد.)

فروشنده

فرهادی در فروشنده با حذف صحنه دست درازی (چیزی بیشتر از تعرض و کمتر از تجاوز) این تعلیق را برای ما به وجود می‌آورد که سیلی عماد در پایان فیلم درست بود یا خیر؟ عامل محرک بیرونی درست است که این‌بار یک پیرمرد هوس باز است ولی، این پیرمرد به هوای زنی بدنام به نام آهو طبق همان الگو وارد حوضچه آرام زندگی عماد و رعنا می‌شود، فرهادی حجم سنگ انداخته شده در حوضچه را بزرگتر می‌کند، این‌بار این عامل خارجی، مشکلی را به وجود می‌آورد که پای پلیس به میان کشیده می‌شود، یعنی نادیده گرفتن نقش پلیس، بیشتر از ناتوانی فیلمنامه بود تا منطق روایی، مشکلی که دقیقاً در فیلم همه می‌دانند او هم بروز پیدا کرد. فیلم از یک ملودرام اجتماعی به ژانر کارآگاهی

و زیر متن را طوری نشان می‌دهد که مورد تایید سلیقه مخاطب عامه پسند قرار می‌گیرد. دو سکانس به یاد ماندنی، یکی تصویر محور و یکی دیالوگ محور!

به لحاظ تصویری:

سکانس شستن پدر در حمام.

به لحاظ دیالوگ:

سیمین: اون می‌فهمه که تو پسرشی؟

نادر: من که می‌فهمم اون پدرمه.

این دو سکانس از آن دسته از سکانس‌هایی‌ست که در حافظه تاریخی مخاطب تا سال‌ها باقی مانده.

پایان فیلم به قدری برای مخاطب عام و خاص مهم می‌شود که بیننده گمان می‌برد، کارگردان می‌بایست حتماً، تصمیم ترمه را به او نشان داده باشد و او می‌بایست تکه‌های پازل را کنار هم بگذارد تا متوجه این انتخابش بشود، مثلاً گمانه‌زنی‌هایی این‌چنین: از تمایل دوربین به طرف سیمین یا نادر! یا نسبت تصاویر نادر و سیمین نسبت به هم تا کاشت‌هایی که در طول فیلمنامه کاشته شده!

با کمی دقت می‌شود متوجه شد که این تفاسیر و تعبیر و تحلیل‌ها، بیشتر به تحلیل فرامتنی می‌ماند تا یک منطق فرمی یا روایی.

به نظرم بیشتر از این‌که دنبال جواب انتخاب ترمه باشیم، می‌بایست محرک این سوال برابمان مهم باشد. چرا باید برای ما مهم باشد که ترمه پدرش را انتخاب می‌کند یا مادرش را؟

چون ما وجه خاکستری نادر و سیمین را کاملاً شناخته‌ایم، می‌دانیم کجاها به سفیدی و کجاها به سیاهی میل می‌کنند، و تا حدود زیادی از نظر خودمان، انتخاب درست را هم می‌دانیم، اما آیا انتخاب درست از نظر ما، واقعا انتخاب درستی برای ترمه است؟ آیا دو مخاطبی که کنار هم در سینما نشستند و فیلم را دیدند، نظر یکسانی در مورد انتخاب ترمه داشتند؟ این جاست که مخاطب با خودش درگیر می‌شود، (چه عام، چه خاص؛ چه فیلم‌باز چه سینه‌فیل) منتظر تایید کارگردان است تا بر قضاوتش صحنه بگذارد. حتی اگر کارگردان قصد پاسخ دادن هم نمی‌داشت، باز هم مخاطب در ذهنش دنبال جوابی برای آن می‌گشت که کارگردان نظرش فلاتی بوده!

سال‌ها بعد به خاطر معروفیت و اسکاری که فرهادی برد، مستندی درباره جدایی ساخته شد، یکی از نظرات مخاطبی که در مستند به عنوان تماشاگر عادی فیلم بود،





۳- اصل متابعت و تقلید

پیروی، به معنای پذیرش بی چون و چرای مرجعی بیرونی، بی آنکه طلب حجت یا دلیلی از او کنیم می تواند دست کم دو معنای متفاوت داشته باشد: تقلید و متابعت. تقلید و متابعت اگرچه برحسب ظاهر به هم می مانند، در حقیقت مخالف یکدیگرند. علت تقلید ترس است و طمع، و علت متابعت همدلی است و اعتماد؛ نتیجه تقلید یک من دروغین است، و حاصل متابعت تحقق یک من راستین.

متابعت چیست؟ متابعت در لغت به معنای پیروی است؛ اما به طور قطع هر پیروی ای متابعت نیست. پیروی، به معنای پذیرش بی چون و چرای مرجعی بیرونی، بی آنکه طلب حجت یا دلیلی از او کنیم می تواند دست کم دو معنای متفاوت داشته باشد: تقلید و متابعت. تقلید امری ست به شدت نکوهیده. مولانا به جد ما را از هرگونه تقلید برحذر می دارد:

چشم داری تو، به چشم خود نگر
منگراز چشم سفیدی بی خبر
گوش داری تو، به گوش خود شنو
گوش گولان را چرا باشی گرو؟
بی ز تقلیدی نظر را پیشه کن
هم به رای عقل خود اندیشه کن
همان قدر که تقلید نزد مولانا ناپسند و مذموم است، تبعیت از پیر پسندیده است و مورد تاکید.
اگر ازین سایه روی سوی منی
زود طاغی گردی و ره گم کنی
پس برو خاموش باش از انقیاد
زیر ظل امر شیخ و اوستاد
ورنه گرچه مستعد و قابلی
مسخ گردی تو زالف کاملی
هم ز استعداد وامانی اگر
سرکشی ز استاد راز و باخبر

خواستن ریشه و علت تقلید است. ما تقلید می کنیم، چون چیزی می خواهیم. مهمترین خواست ما در تقلید، پذیرفته شدن است. ما تقلید می کنیم چون از عدم پذیرش می ترسیم؛ تقلید می کنیم چون از تأیید نشدن و محبوب نبودن مشوش می شویم؛ در حقیقت، تقلید می کنیم چون از تنهایی می ترسیم. تقلیدها در ترس و طمع ریشه دارند؛ تقلید می کنیم چون ارزش و هویت را در بیرون از خود جستجو می کنیم؛ می خواهیم کسی باشیم، یا کسی بشویم. مهم نیست از چه کسی یا چه چیزی تقلید می کنیم، تنها چیزی که برای ما اهمیت دارد این است که با تقلید به برترین من، و بیشترین ارزش/ لذت دست پیدا کنیم. متابعت اما حکایت دیگری دارد. متابعت برخلاف تقلید مبتنی بر اعتماد است، اعتمادی که به نوبه خود از یک تجربه مشترک ناشی می شود.

مثنوی پژوه

اول بشنو که خلق مختلف

مختلف جانند تا یا از الف

در حروف مختلف شور و شکی ست

گرچه از یک روز سر تا پا یکی ست

از یکی روضد و یک رو متحد

از یکی رو هزل و از یک رو جد

تمثیل شاخه و درخت نشان می دهد، چگونه می توان در عین وحدت متکثر بود و در عین کثرت، واحد. درخت در عین حال که انبوهی از شاخه های خرد و کلان در جهت های متفاوت دارد، یک تنه و یک ریشه دارد. حال همه ی این شاخه ها و جان همه ی آنها به هم پیوسته است؛ آنها جدای از هم نیستند. همه آنها از یک خاک و یک آب و یک تاب و یک باد می -خورند و می نوشند و می رویند؛ و نهایتاً یک کار می کنند، یک سایه و یک میوه فراهم می آورند. همچنین است نسبت جزوهای متضاد با یکدیگر. اصداد پیوسته یک کل اند و دست اندر کار یک امر.

این جهان و آن جهان یک گوهرست

در حقیقت کفر و دین و کیش نیست....

جزو درویشند جمله نیک و بد

هرکه نبود او چنین، درویش نیست

گر صورت بی صورت معشوق ببینید

هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شمايید

۲- اصل نعل بازگونه

نعل بازگونه یا نعل وارونه در لغت به معنای رد گم کردن است: کسی را که در تعقیب است، گمراه کردن و به جهت مخالف روانه ساخت. رسم بر آن بود که اگر کسی می خواست دیگران نفهمند از کدام سو رفته، نعل وارونه به اسب خود میزد تا نشان پاهای اسب عکس راهی را که رفته نشان دهد. این عالم که مولانا آن را ایوان دروغ می خواند عالم مکر است و فریب، از این رو بسا چیزها که عکس آنچه می نمایند، هستند:

نیست را بنمود هست و محتشم

هست را بنمود بر شکل عدم

خنده ها در گریه ها آمد کنیم

گنج در ویرانه ها جوای سلیم

ذوق در غم هاست، پی گم کرده اند

آب حیوان را به ظلمت برده اند

بازگونه نعل در ره تا رباط

چشمها را چار کن در احتیاط

در عدم پنهان شده موجودی ای

در سرشت ساجدی مسجودی ای

درج در خوفی هزاران آمی

در سواد چشم چندان روشنی

سخن انبیاء را تاویلی ست، باشد که گویند برو، آن برو، مرو باشد در حقیقت مولانا این عالم را عالم مکر و فریب، ایوان دروغ، خدعه سرا و سرانجام جهان بازگونه میخواند؛ عالمی که چون سایه حجابی است بر عالم واقع، و چون خواب روپوشی است بر دیدار حقیقت. به گمان آنها این جهان بازگونه، چون ساحری توانمند ما را به وارونه دیدن یا به تعبیر آنها دوبینی و کزبینی عادت داده است. تمام تلاش آنها هم این است که راست بینی را به ما تعلیم دهند؛ امری که البته، چندان سهل و آسان نیست. حق تعالی مکار است؛ صورت های خوب نماید، در شکم آن صورت های بد باشد، تا آدمی مغرور نشود که مرا خوب رای و خوب کاری مصور شد و رو نمود. اگرهرچه رونمودی آن چنان بودی، پیغامبر با آن چنان نظر تیز منور فریاد نکردی که ارنی الشیاء کماهی. خوب می نمایی و در حقیقت، آن زشت است؛ زشت می نمایی و درحقیقت آن نغز است. پس به ما هر چیز را چنان نما که هست تا در دام نیفتیم و پیوسته گمراه نباشیم. ظاهر بینی ما را دوبین و کژ بین می کند. کژ می بینیم، چون توجه نمی کنیم آنچه به ظاهر نیک است، شاید در حقیقت بد باشد. آن که به صورت ظالم است ممکن است مظلوم باشد کسی را که امیر می دانیم، شاید بنده ای بیش نباشد، و آنکه عالم می پنداریم ای بسا جاهل باشد. گمان می کنیم انسان است، ولی جمادی بیش نیست؛ فکر می کنیم حیوان است، ولی در حقیقت انسان است به صورت قهر و جفا می نماید، اما لطف است و وفا است؛ ظاهرا تواضع است، ولی کبر و نخوت است طالب و عاشق می پنداریم، ولی مطلوب و معشوق است؛ رنج و غم می دانیم، ولی لذت و شادی است؛ مرگ گمان می کنیم، ولی حیات است بیداری می پنداریم، ولی خواب است؛ تصور می کنیم یاری است، ولی دشمنی ست فکر می کنیم جنگ است، ولی صلح است؛ فقر می بینیم، ولی غنای مطلق است؛ فکر می کنیم کافر است، ولی مسلمان است؛ مغلوب می دانیم، ولی غالب است؛ تصور می کنیم صواب است، ولی گناه است هزل می پنداریم، ولی جد است و

«

اصول مثنوی

بهاره کیانی

جمع آوری این اثر به مثابه نقشه ای برای دانستن جغرافیای کلام مولانا است و امید به آن است با مطالعه سه اصل مهم از دفتر مثنوی بتوانم نسل جوان ایرانی را به درک سهل تر از مثنوی برسانم تا با علاقه ای بیشتر شروع به خواندن آثار ارزشمند مثنوی معنوی کنند. در کوشش برای فهم هستی شناسی مولانا به سه اصل عمده دست می یابیم: اصل کل و جزء، نعل بازگونه و متابعت و تقلید که سه اصل بنیادی نظام فکری مولانا را تشکیل می دهند.

۱- اصل کل و جزء:

مهمترین اصل نظام فکری، از آن جهت که دیگر اصول از آن ناشی می شوند، اصل کل و جزء است. برپایه این اصل ما با یک هستی مشبک روبرویم، چنین نیست که همه اجزاء هستی بهره وجودی یکسانی داشته باشند. هرچند، درعین حال، نهایتاً جزء همان کل است، پس همه چیز در پیوستن به کل، یگانه و واحد می شود. معنای اصل کل و جزء این است که وجود دومرتبه است. لذا همه چیز نسبی است. هستی ماهیتی پلکانی دارد، ما هر یک بر پله ای نشسته ایم که در نسبت به پله-های پایین تر برتر است و نسبت به پله های بالاتر پست تر. اصل کل و جزء را می توان اصل نسبیت هم نامید. با فهم معنای این اصل است که درمی یابیم چگونه می توان کثرت را در وحدت دید و وحدت را در کثرت تجربه کرد. برای شناخت هر چیزی می توان دو شیوه کاملاً متفاوت اتخاذ کرد: می شود ابتدا اجزاء را شناخت و در نهایت به فهم کل رسید، و یا اول درکی از کل داشت و آنگاه به اجزاء منفرد آن پرداخت؛ شناخت جزء آنگاه کل، یا شناخت کل آنگاه جزء شیوه درک حقیقت را دانستن کل و آنگاه جزء است. امکان چنین شناختی البته مبتنی بر این دریافت است که حقیقت مفقود نیست که آن را بیابیم، موجود است اما محجوب. تنها باید حجابها را کنار زد تا آن را دید و فهمید. حکمت گمشده ماست؛ چیزی که می دانیم و هم نمی-دانیم. می دانیم چون دانشی است که در نهاد همه کس نهان است، و نمی دانیم، چون دست یافتن به آن الزاماتی دارد که باید فراهم آید. مولانا در انتهای حکایت فیل و تاریک خانه متذکر می شود:

در کف هر کس اگر شمع می بدی

اختلاف از گفتشان بیرون شدی

با روشن کردن شمع کل فیل را خواهیم دید. وقتی کل را دانستیم می توانیم به جستجوی جزء پردازیم. روشن کردن شمع به مثابه دیدن جزء است در روشنای کل. گویا برای دریافت راه در مکان مجهول نقشه آن را به دست گرفته ایم. ابتدا کل را می بینیم، آنگاه پرسش از جزء را آغاز می کنیم. در این شیوه، معرفت امری زمانمند نیست و اختلاف در آن راه نمی یابد. همه ی آنها که فیل را در روشنایی شمع دیده اند، چه چهار هزار سال پیش زیسته باشند و چه اکنون، از یک حقیقت خبر می دهند؛ اختلاف در گفت آنها تنها امری صوری و زبانی است که به محدودیت های زبان مربوط می شود، نه واقعیت تجربه آنها، این آن حکمتی است که انبیا و عرفادر اختیار ما می گذارند.

این خلافتی نی میان این عیون

آنچنان که هست در علم ظنون

آن تحریر آمد اندر لیل تار

وین حضور کعبه و وسط نهار

مولانا برای بیان این تفاوت ها از نسبت جزء و کل استفاده می کند و در توضیح این نسبت مثال های مختلفی می زند. شاخه و درخت، جو و دریا، موج و بحر، هلال و بدر، سایه و آفتاب، جسم و جان، عین و غیب، خدا و خلق، پیامبر و مردم تنها برخی از این تمثیل ها هستند.



حفظ تالاب‌ها نیازمند همراهی دستگاه‌های اجرایی

موفق کشورهای پیشرو در حوزه محیط‌زیست نیز می‌تواند به ارتقای کیفیت اقدامات کمک کند. گزارش اقدامات اولویت دار برنامه مدیریت زیست بومی مجموعه تالاب‌های بین‌المللی آلاگل، آلماکل و آجی‌گل، آخرین وضعیت پسروری آب دریای خزر، وضعیت فعلی کانال آشوراده، رسوب‌گذاری در بستر و تراز آب در خلیج گرگان، گزارش احداث ایستگاه پمپاژ آب دریا از کانال‌های آبرسان مجتمع میگوی به تالاب بین‌المللی گمیشان، گزارش اجرای تعهدات کانال آبرسان میگو (MC) و اقدامات تأمین حقایق تالاب‌ها و گزارش لایروبی مسیرهای آبرسان تالاب‌ها از محورهای اصلی این نشست بود. در ادامه این نشست، نمایندگان دستگاه‌های اجرایی حاضر نیز گزارشی از روند پیشرفت اقدامات و برنامه‌های اجرایی خود در چارچوب طرح‌های جامع احیای تالاب‌های استان ارائه کردند و بر ضرورت هماهنگی و همکاری بین‌بخشی برای تحقق اهداف احیایی تأکید شد. تالاب بین‌المللی «آلاگل» با ۲ هزار و ۵۰۰ هکتار، «آجی‌گل» با ۳۲۰ هکتار و «آلماکل» با ۲۰۷ هکتار مساحت سال ۱۳۵۰ با هدف حفاظت از تالاب‌های مهم به همراه تالاب‌های دیگر ایران با هدف حمایت بهتر از آنها و زیست‌مدانی که در آن زندگی می‌کنند به ثبت کنوانسیون رامسر رسید. این سه تالاب بین‌المللی که در بخش داشلی‌برون گنبدکاووس نزدیک به مرز ایران و ترکمنستان و در فاصله کمی نسبت به هم واقع شدند و در مجموع افزون بر سه هزار هکتار مساحت دارند و تأمین آب آنها از طریق سیلاب‌های فصلی رودخانه مرزی ترک است. تالاب گمیشان هم با ۱۸ هزار هکتار وسعت در زمره تالاب‌های ساحلی - دریایی و به عنوان یک تالاب حاشیه‌ای و بین‌المللی در جنوب شرقی دریای خزر قرار گرفته که به طور مستقیم تحت تأثیر نوسانات آب دریای خزر قرار دارد.

حمل‌شده، میزبانی از پرندگان آبی و کنار آبی زمستان گذران از گونه‌های در معرض خطر انقراض و آسیب پذیر مانند پلیکان پاخاکستری، غاز پیشانی سفید کوچک، عقاب شاه‌ی، عقاب دریایی دم سفید و اردک سرسفید، تولید زیست‌توده یا بیومس به عنوان یک منبع تجدیدپذیر انرژی برای انواع زیست‌مدان اعم از پرندگان و ماهیان و سایت مطالعات علمی و تحقیقاتی و امرار معاش جوامع محلی از طریق شکار و صید پرندگان، ماهیان و سایر موجودات زنده آن از مهمترین دلایل اهمیت تالاب‌های بین‌المللی گلستان به حساب می‌آید. وجود علف شور، جارو ترکمنی، سلمه سفید، گرشاهی، خارشتر و یوالف و زیست‌پستندارانی نظیر رویاه معمولی، رویاه سردم سیاه (ترکمنی)، گربه دشتی، شغال، گراز، تشی، جردبزرگ، جردلیبی و موش صحرایی و خزندگانمانند قورباغه مردابی، وزغ سبز، الک پشت برکه‌ای، الک پشت افغانی، انواع مارمولک، کورمار سلیمانی، مارآبی، مارچلیپر، مارآتش، تیرمار، سیاه ماهی و طیف وسیعی از پرندگان آبی، کنارآبی و خشکی‌زی از جاذبه‌های تالاب‌های بین‌المللی گلستان محسوب می‌شود.

تالاب‌ها گنجینه‌ای طبیعی گلستان، نیازمند حمایت

معاون هماهنگی امور عمرانی استاندار گلستان در نشست ستاد استانی هماهنگی و مدیریت تالاب‌ها گفت: تالاب‌ها به عنوان نعمت و موهبتی الهی برای گلستان در حال تخریب و از بین رفتن هستند و لازم است برای حفظ و نگهداری آنها همه دستگاه‌های متولی وارد عرصه شوند. سیدمهدی مهبائی افزود: استفاده از ظرفیت مراکز دانشگاهی و علمی باید در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی‌های زیست‌محیطی مورد توجه قرار گیرد و در کنار ظرفیت‌های داخلی، بهره‌گیری از تجربه‌های

در حال سفر از غرب تا شرق گلستان می‌شود اما بازهم خشکی تالاب بین‌المللی آلاگل به عنوان یکی از زیستگاه‌های اصلی پرندگان مهاجر زمستان گذران همچنان نگرانی‌هایی را برای دوستداران محیط زیست به دنبال دارد.

آبگیری چهار هزار هکتار از تالاب‌های گلستان

تالاب بین‌المللی آلاگل با وسعت ۲ هزار و ۵۰۰ هکتار در کنار ۲ تالاب آجی‌گل و آلماکل به عنوان زیستگاه گیاهان و جانوران در شمال استان گلستان در چند سال گذشته به دلیل تغییرات اقلیمی و کاهش بارندگی‌ها در کنار تبخیر بالا در برخی از ماه‌ها درگیر خشکسالی شدند که این روند با بارندگی‌ها مناسب امسال و جریان یافتن چندین دوره سیلاب از مناطق بالادست برای آلماکل و آجی‌گل بهتر شد اما تالاب آلاگل به عنوان زیستگاه آبی شاخص پرندگان زمستان گذران با وجود رهاسازی آب در بستر آن اکنون خشک است. به گفته میثم مددی، رییس اداره حفاظت و احیای تالاب‌های اداره کل حفاظت محیط زیست گلستان، سه هزار و ۵۰۰ هکتار از تالاب گمیشان با رهاسازی پساب مزارع میگوی گمیشان، ۱۰۰ هکتار از تالاب آلماکل و ۱۵۰ هکتار از تالاب آجی‌گل در کنار ۴۰۰ هکتار از دریاچه شور با جریان یافتن سیلاب‌های ناشی از بارندگی‌ها آبگیری شده اما تالاب بین‌المللی آلاگل یکی از مهمترین تالاب‌های کشور خشک به شمار می‌رود که بخش زیادی از آن به تغییرات اقلیمی بر می‌گردد و در کنار آن دخالت انسانی در حوزه بالادست در خراسان شمالی و کشور ترکمنستان هم تأثیرگذار است. کارشناسان حوزه محیط زیست معتقدند: کنترل سیلاب‌های بالادستی و به دام انداختن رسوبات ناشی از آن و تثبیت مواد آلاینده

استان گلستان چهار مجموعه تالابی ارزشمند آلاگل، آلماکل، آجی‌گل و گمیشان و دریاچه شور به عنوان مهمترین زیستگاه گونه‌های متنوع آبی‌زی و کنار آبی دارد که لازم است برای حفظ و نگهداری بهتر از آنها به عنوان هدیه‌ای به نسل‌های آینده همه دستگاه‌های متولی پای کار باشند. به گزارش ایرنا، تالاب‌ها به عنوان یکی از مهمترین زیستگاه‌های طبیعی جهان نقش زیادی در دوام بقای حیات وحش، تأمین آب شیرین و حفظ تعادل زیستی دارند و با توجه به نیاز فزاینده و کاهش زیستگاه‌های پرندگان مهاجر و محل‌های مناسب برای تخم‌ریزی ماهی‌ها، ارزش تالاب‌های موجود به مرور زمان بیشتر شده است. حفظ این سیستم پیچیده اکولوژیک و سود جستن از منابع بی‌شمار اقتصادی، تفرجگاهی و ژنتیکی در گرو مطالعه و شناخت دقیق هر تالاب است و بدون اندیشیدن به محیط زیست، بهبود و ارتقای کیفیت زندگی انسان‌ها در چارچوب هر گونه هدف و بهره‌وری از طبیعت امکان‌پذیر نخواهد بود. مهاجرت پرندگان از عرض‌های شمالی کره زمین شامل مناطق سردسیر سبیری و اروپای شرقی و غربی، همزمان با سرد شدن هوا و محدودیت منابع غذایی در این مناطق به تالاب‌های گلستان از اوایل نیمه دوم سال آغاز می‌شود و این پرندگان تا نیمه یا اواخر فروردین ماه متناسب با درجه دمای هوا در تالاب‌های استان می‌مانند و از منابع غذایی آن تغذیه می‌کنند. انواع مرغابی‌ها، قو، پلیکان، حواصیل، چنگر، پرستوها، آبچلیک‌ها، غاز، فلامینگو، باکلان و عقاب دریایی دم سفید از جمله گونه‌های پرندگان مهاجری هستند که نیمی از سال را در زیستگاه‌های آبی گلستان ساکن می‌شوند. عبور از کنار تالاب‌هایی که طبق گفته متولیان چهار هزار و ۱۵۰ هکتار آب دارند و پرندگان بر فراز آن در حال پرواز هستند علاوه بر خوب کردن حال مردم بومی، باعث ثبت لحظات زیبا برای گردشگران